

کتاب اول پادشاهان

نقشه سلطنت ادنیا

۱

و داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد. ۲ و خادمانش وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، باکره‌ای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.» ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شونمیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می‌کرد. اما پادشاه او را نشناخت. ۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشان را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اربابه‌ها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدون، مهیا ساخت. ۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود. ۷ و با یوآب بن صرویه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ۸ و اما صادق کاهن و بنایاهو ابن یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ریکی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند.

۹ و ادنیا گوسفندان و گاو و پرواریها نزد سنگ زوحت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود. ۱۰ اما ناتان نبی و بنایاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

۱۱ و ناتان به بئشبع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می‌کند و آقای ما داود نمی‌داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را برهانی. ۱۳ برو و نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقای پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟ ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.»

۱۵ پس بئشبع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شونمیه، پادشاه را خدمت می‌نمود. ۱۶ و بئشبع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ او وی را گفت: «ای آقای تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست. ۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقای پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹ و گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ابیاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بندهات سلیمان را دعوت ننموده است. ۲۰ و اما ای آقای پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقای پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست. ۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقای پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر سلیمان مقصر خواهیم بود.»

۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه درآمده، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ۲۴ و ناتان گفت: «ای آقای پادشاه، آیا تو گفته‌ای

که اَدُنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ۲۵ زیرا که امروز او روانه شده، گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ابیاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و می‌گویند اَدُنیای پادشاه زنده بماند. ۲۶ لیکن بندهات مرا و صادق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و بندهات، سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیا این کار از جانب آقام، پادشاه شده و آیا به بندهات خبر ندادی که بعد از آقام، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟»

پادشاهی سلیمان

۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: «بَشَبَع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه ایستاد. ۲۹ و پادشاه سوگند خورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رهانیده است، ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ۳۱ و بَشَبَع رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقام، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

۳۲ و داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو بن یهویاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و گرتا را نواخته، بگویید: سلیمان پادشاه زنده بماند! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مأمور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ۳۶ و بنایاهو ابن یهویاداع در جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقام، پادشاه نیز چنین بگوید. ۳۷ چنانکه خداوند با آقام، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقام داود پادشاه عظیمتر گرداند.»

۳۸ و صادق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و صادق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون گرتا را نواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.» ۴۰ و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می‌شد. ۴۱ و اَدُنیا و تمامی دعوت شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز گرتا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب در شهر؟» ۴۲ و چون او هنوز سخن می‌گفت، اینک یوناتان بن ابیاتار کاهن رسید و اَدُنیا گفت: «بیا زیرا که تو مرد شجاع هستی و خبر نیکو می‌آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب اَدُنیا گفت: «به درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ و پادشاه، صادق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده‌اند. ۴۵ و صادق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده‌اند و از آنجا شادی کنان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و

این است صدایی که شنیدید. ۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ۴۷ و ایضاً بندگان پادشاه به جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجد نمود. ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می بیند. ۴۹ آنگاه تمامی مهمانان آدنیا ترسان شده، برخاستند و هرکس به راه خود رفت. ۵۰ و آدنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت. ۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک آدنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد گشت.» ۵۲ و سلیمان گفت: «اگر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد، اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مُرد.» ۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود برو.»

وصیت داود به سلیمان

۲

و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ «من به راه تمامی اهل زمین می روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳ و صایای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فرایض و اوامر و احکام و شهادات وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی. ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. ۵ «و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرّویه به من کرد می دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل ابئیر بن نیر و عماسا ابن یئز کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید. ۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. ۷ و اما با پسران برزّلالی جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ابشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند. ۸ و اینک شیمعی ابن جیرای بنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به مَحَنایم رسیدیم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت. ۹ پس الان او را بی گناه م شمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می دانی. پس مویهای سفید او را به قبر با خون فرود آور.» ۱۰ پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد. ۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت می نمود، چهل سال بود. هفت سال در جبرون سلطنت کرد و در

اورشليم سى و سه سال سلطنت نمود. ۱۲ و سليمان بر كرسى پدر خود داود نشست و سلطنت او بسيار استوار گرديد.

سلطنت سليمان

۱۳ و اَدُنْيا پسر حَجَّيت نزد بَشْبَع، مادر سليمان آمد و او گفت: «آيا به سلامتى آمدى؟» او جواب داد: «به سلامتى.» ۱۴ پس گفت: «با تو حرفى دارم.» او گفت: «بگو.» ۱۵ گفت: «تو مى دانى كه سلطنت با من شده بود و تمامى اسرائيل روى خود را به من مايلى كرده بودند تا سلطنت نمايم. اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گرديد زيرا كه از جانب خد/وند از آن او بود. ۱۶ و الاَن خواهشى از تو دارم؛ مسألت مرا رد مكن.» او وى را گفت: «بگو.» ۱۷ گفت: «تمنا اين كه به سليمان پادشاه بگويى زيرا خواهش تو را رد نخواهد كرد تا آبِيشَكِ شونميه را به من به زنى بدهد.» ۱۸ بَشْبَع گفت: «خوب، من نزد پادشاه براى تو خواهم گفت.»

۱۹ پس بَشْبَع نزد سليمان پادشاه داخل شد تا با او درباره اَدُنْيا سخن گويد. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظيم نمود و بر كرسى خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه كرسى بياورند و او به دست راستش بنشست. ۲۰ و او عرض كرد: «يك مطلب جزئى دارم كه از تو سؤال نمايم. مسألت مرا رد منما.» پادشاه گفت: «اى مادرم بگو زيرا كه مسألت تو را رد نخواهم كرد.» ۲۱ و او گفت: «آبِيشَكِ شونميه به برادرت اَدُنْيا به زنى داده شود.» ۲۲ سليمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: «چرا آبِيشَكِ شونميه را به جهت اَدُنْيا طلبيدى؟ سلطنت را نيز براى وى طلب كن چونكه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ابياتار كاهن و هم به جهت يوآب بن صرُويه.» ۲۳ و سليمان پادشاه به خد/وند قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل اين بلكه زياده از اين عمل نمايد اگر اَدُنْيا اين سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد. ۲۴ و الاَن قسم به حيات خد/وند كه مرا استوار نموده، و مرا بر كرسى پدرم، داود نشانيده، و خانه اى برايم به طورى كه وعده نموده بود، برپا كرده است كه اَدُنْيا امروز خواهد مرد.» ۲۵ پس سليمان پادشاه به دست بناياهو ابن يهوئاداع فرستاد و او وى را زد كه مرد.

۲۶ و پادشاه به ابياتار كاهن گفت: «به مزرعه خود به عناتوت برو زيرا كه تو مستوجب قتل هستى، ليكن امروز تو را نخواهم كشت، چونكه تابوت خداوند، يهُوه را در حضور پدرم داود بر مى داشتى، و در تمامى مصيبت هاى پدرم مصيبت كشيدي.» ۲۷ پس سليمان، ابياتار را از كهانت خد/وند اخراج نمود تا كلام خد/وند را كه درباره خاندان عيلى در شيلوه گفته بود، كامل گرداند.

۲۸ و چون خبر به يوآب رسيد، يوآب به خيمه خد/وند فرار كرده، شاخه اى مذبج را گرفت زيرا كه يوآب، اَدُنْيا را متابعت كرده، هر چند اَبْشالوم را متابعت ننموده بود. ۲۹ و سليمان پادشاه را خبر دادند كه يوآب به خيمه خد/وند فرار كرده، و اينك به پهلوى مذبج است. پس سليمان، بناياهو ابن يهوئاداع را فرستاده، گفت: «برو و او را بكش.» ۳۰ و بناياهو به خيمه خد/وند داخل شده، او را گفت: «پادشاه چنين مى فرمايد كه بيرون بيا.» او گفت: «نى، بلكه اينجا مى ميرم.» و بناياهو به پادشاه خبر رسانيده، گفت كه «يوآب چنين گفته، و چنين به من جواب داده است.»

۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی‌گناهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی. ۳۲ و *خداوند* خونس را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دو مرد که از او عادل‌تر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را باشمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابْنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یئر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر دُریش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و دُریش و خاندانش و کرسی‌اش سلامتی از جانب *خداوند* تا ابدالآباد خواهد بود.» ۳۴ پس بنایاهو ابن یهویداع رفته، او را زد و کشت و او را در خانه‌اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه بنایاهو ابن یهویداع را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ابیاتار گماشت.

۳۶ و پادشاه فرستاده، شِمعی را خوانده، وی را گفت: «به جهت خود خانه‌ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا یقیناً در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.» ۳۸ و شِمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتم نیکوست. به طوری که آقام پادشاه فرموده است، بنده‌ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شِمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

۳۹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شِمعی نزد آخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شِمعی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.» ۴۰ و شِمعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد آخیش به جت روانه شد، و شِمعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد. ۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شِمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است. ۴۲ و پادشاه فرستاده، شِمعی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به *خداوند* قسم ندادم و تو را به تأکید نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتم سخنی که شنیدم نیکوست؟ ۴۳ پس قسم *خداوند* و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟» ۴۴ و پادشاه به شِمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده‌ای، می‌دانی و *خداوند* شرارت تو را به سرت برگردانیده است. ۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور *خداوند* تا به ابد پایدار خواهد ماند.» ۴۶ پس پادشاه بنایاهو ابن یهویداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

۳

و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه *خداوند* و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند. ۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم *خداوند* تا آن زمان بنا نشده بود.

۳ و سلیمان *خداوند* را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید. ۴ و پادشاه به جبعون

رفت تا در آنجا قربانی بگذرانند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید. ۵ و خداوند به سلیمان در جُعُون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» ۶ سلیمان گفت: «تو بایندهات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می نمود، احسان عظیم می نمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. ۷ و الان ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم. ۸ و بندهات در میان قوم تو که برگزیده ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. ۹ پس به بنده خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم؛ زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۰ و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. ۱۱ پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سؤال ننمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، ۱۲ اینک بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست. ۱۳ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود. ۱۴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»

۱۵ پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود. و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگان ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

۱۶ آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند. ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم. ۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم. ۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تا پسر خود را شیر دهم، اینک مرده بود؛ اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.» ۲۲ زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می کردند.

۲۳ پس پادشاه گفت: «این می گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» ۲۴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵

و پادشاه گفت: «پسر زنده را به دو حصّه تقسیم نمایید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ و زنی که پسر زنده از آن او بود، چونکه دلش بر پسرش می‌سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

سرداران سلیمان

۴

و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت اینانند: عَزْرِيَاهُو ابن صادوق کاهن، ۳ و اَلْيَحْوَرَف و اَخِيَا پسران شیشه کاتبان و يَهُوشَافاط بن اَخِيْلُوَد وقایع نگار، ۴ و بَنِيَاهُو ابن يَهُويَاداع، سردار لشکر، و صادوق و ابیاتار کاهنان، ۵ و عَزْرِيَاهُو بن ناتان، سردار و کلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه، ۶ و اَخِيشار ناظر خانه و اَدُونيرام بن عَبْدَا، رئیس باجگیران. ۷ و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می‌دیدند، که هر يك از ایشان يك ماه در سال تدارک می‌دید. ۸ و نامهای ایشان این است: بَنُحُور در کوهستان افرایم، ۹ و بِنْدَقَر در ماقص و شَعْلِيم و بیت شمس و ایلون بیت حانان، ۱۰ و بَنُحَسَد در اَرْبُوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت، ۱۱ و بَنِيْبِيْنَداب در تمامی نافت دُور که نافت دختر سلیمان زن او بود، ۱۲ و بَعْنَا ابن اَخِيْلُوَد در تَعْنَك و مَجْدُو و تمامی بیتشان که به جانب صُرْتان زیر یزرعیل است از بیتشان تا اَبَل مَحُوله تا آن طرف یَمَعام، ۱۳ و بَنُجَابَر در راموت جلعاد که فرای یاعیر بن مَنَسِي که در جلعاد می‌باشد و بَلُوک اَرْجُوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت‌بندهای برنجین، ۱۴ و اَخِينَاداب بن عِدُو در مَحْنایم، ۱۵ و اَخِيْمَعَص در نفتالی که او نیز باسَمَت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود، ۱۶ و بَعْنَا ابن حوشای در آشیر و بَعْلُوت، ۱۷ و يَهُوشَافاط بن فاروح در یساکار، ۱۸ و شِمَعِي ابن ایلا در بنیامین، ۱۹ و جَابَر بن أُورِي در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود.

۲۰ و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کناره دریا بشماره بودند و اکل و شرب نموده، شادی می‌کردند. ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می‌نمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت می‌کردند.

۲۲ و آذوقه سلیمان برای هر روز سی گُر آرد نرم و شصت گُر بُلْعُور بود. ۲۳ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فربه. ۲۴ زیرا که بر تمامی ماورای نهر از تَفْسَح تا عَزَه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می‌نمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود. ۲۵ و یهودا و اسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تا بئر شَبَع در تمامی ایام سلیمان ایمن می‌نشستند. ۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت اربابه‌هایش و دوازده

هزار سوار بود. ۲۷ و آن وکلایز برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می‌بودند، هر یک در ماه خود تدارک می‌دیدند و نمی‌گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و گاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه‌اش مقرر بود، می‌آوردند.

حکمت سلیمان

۲۹ و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی‌مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و گلگول و درّع حکیم‌تر بود و اسم او در میان تمامی امت‌هایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود. ۳۳ و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها می‌روید و درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. ۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

قصد بنای هیکل

۵

و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود. ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت ۳ که «تو پدر من داود را می‌دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگ‌هایی که او را احاطه می‌نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد. ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. ۵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسرت که او را به جای تو بر کرسی خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد. ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عطا نموده است.» ۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد. ۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بستنه خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به جا خواهی آورد.» ۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده‌اش به سلیمان داد. ۱۱ و سلیمان بیست هزار گُرّ

گندم و بیست هزار گَرّ روغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه‌اش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می‌داد. ۱۲ و خد/وند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند. ۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سُخْرَه گرفت و آن سُخْرَه سی هزار نفر بود. ۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و ادونیرام رئیس سُخْرَه بود. ۱۵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوببُر در کوه بود. ۱۶ سوای سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بودند، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند. ۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانبها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند. ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جبلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

بنای هیکل

۶

و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خد/وند را شروع کرد. ۲ و خانه خد/وند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود. ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود. ۴ و برای خانه پنجره‌های مُشَبَّك ساخت. ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت. ۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و چون خانه بنا می‌شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چگش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

۸ و در غُرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله‌های پیچ‌پیچ بالا می‌رفتند. ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید. ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه مُتَمَكِّن شد.

۱۱ و کلام خد/وند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی، اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته‌ام با تو استوار خواهم گردانید. ۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته‌های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته‌های صنوبر فرش کرد. ۱۶ و از پشت

خانه بیست ذراع با تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس‌الاقداص بنا نمود. ۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود. ۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد مثبت به شکل کدوها و بسته‌های گل بود چنانکه همه‌اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد *خداوند* را در آن بگذارد. ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید. ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید. ۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

۲۳ و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر يك از آنها ده ذراع بود. ۲۴ و بال يك کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر يك بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود. ۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را يك اندازه و يك شکل بود. ۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر. ۲۷ و کروی به دیوار می‌رسید و بالهای کروی پهن شد به طوری که بال يك کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد. ۲۸ و کروی به طلا پوشانید.

۲۹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی و درختان خرما و بسته‌های گل در اندرون و بیرون کند. ۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

۳۱ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج يك دیوار ساخت. ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروی و درختان خرما و بسته‌های گل کند و به طلا پوشانید. و کروی و درختان خرما را به طلا پوشانید.

۳۳ و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار يك دیوار ساخت. ۳۴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ۳۵ و بر آنها کروی و درختان خرما و بسته‌های گل کند و آنها را به طلایی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید. ۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و يك صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

۳۷ و بنیاد خانه *خداوند* در ماه زیو از سال چهارم نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم در ماه بُول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانون‌هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای قصر سلیمان

اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت.

۳ و آن بر زبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود. ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته‌پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها. ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

۸ و خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این رواق ساخت.

۹ همه این عمارات از سنگهای گرانبهایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره‌ها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود. ۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود. ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

تزئین هیكل

۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. ۱۴ و او پسر بیوه‌زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ۱۷ و شبکه‌های شبکه کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود. ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بود نزد بطنی که به جانب شبکه بود، و انارها در صفا گرداگرد تاج دیگر دوپست بود. ۲۱ و ستونها را در رواق هیكل برپا نمود و ستون راست را برپا نموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بو عز نامید. ۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

۲۳ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت. ۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود. ۲۵ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه مؤخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۲۶ و حجم آن يك و جب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می‌داشت.

۲۷ و ده پایه‌اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود. ۲۸ و صنعت پایه‌ها اینطور بود که حاشیه‌ها داشت و حاشیه‌ها در میان زبانه‌ها بود. ۲۹ و بر آن حاشیه‌ها که درون زبانه‌ها بود شیران و گاوان بسته‌های گل‌کاری آویزان بود. ۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله‌های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته‌ها به جانب هر يك طرف از آنها بود. ۳۱ و دهندش در میان تاج و فوق آن يك ذراع بود و دهندش مثل کار پایه مدور و يك ذراع و نیم بود. و بر دهندش نیز نقشها بود و حاشیه‌های آنها مربع بود نه مدور. ۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه‌ها بود و تیره‌های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ يك ذراع و نیم بود. ۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره‌ها و فلک‌ها و پره‌ها و قبه‌های آنها همه ریخته شده بود. ۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود. ۳۵ و در سر پایه، دایره‌ای مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیره‌هایش و حاشیه‌هایش از خودش بود. ۳۶ و بر لوحه‌های تیره‌ها و بر حاشیه‌هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هر يك نقش کرد و بسته‌ها گرداگردش بود. ۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را يك ریخت و يك پیمایش و يك شکل بود.

۳۸ و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه‌ای از آن ده پایه، يك حوض بود. ۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۴۰ و حیرام، حوض‌ها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می‌کرد به انجام رسانید. ۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود. ۴۲ و چهارصد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود، ۴۳ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه‌ها بود، ۴۴ و يك دریاچه و دوازده گاو زیر دریاچه.

۴۵ و دیگها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود. ۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رُست که در میان سگوت و صرطان است، ریخت. ۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی‌وزن واگذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد.

۴۸ و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه *خداوند* بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان تقدیمه بر آن بود از طلا. ۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گلهها و چراغها و انبرها را از طلا، ۵۰ و طاسها و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص و پاشنهها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدس الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیكل، از طلا ساخت.

۵۱ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه *خداوند* ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده، در خزینههای خانه *خداوند* گذاشت.

تابوت عهد در هیكل

۸ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران خانههای آباء بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد *خداوند* را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند. ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند. ۴ و تابوت *خداوند* و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لایوان آنها را برآوردند. ۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد. ۶ و کاهنان تابوت عهد *خداوند* را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالا می پوشانیدند. ۸ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست. ۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که *خداوند* با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست. ۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه *خداوند* را پر ساخت. ۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه *خداوند* را پر کرده بود.

۱۲ آنگاه سلیمان گفت: «*خداوند* گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ۱۳ فی الواقع خانهای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.»

۱۴ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۱۵ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ۱۶ از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانهای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانهای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید.»

۱۸ اما *خداوند* به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صُلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ۲۰ پس *خداوند* کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاسته، و بر وفق آنچه *خداوند* گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده‌ام. ۲۱ و در آن، مکانی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد *خداوند* در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس هیکل

۲۲ و سلیمان پیش مذبح *خداوند* به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ۲۳ و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری. ۲۴ و آن وعده‌ای که به بنده خود، پدرم داود داده‌ای، نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است. ۲۵ پس الان ای یهوه، خدای اسرائیل، با بنده خود، پدرم داود، آن وعده‌ای را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریق‌های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی. ۲۶ و الان ای خدای اسرائیل تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته‌ای، ثابت بشود.»

۲۷ «اما آیا خدا فی‌الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که من بنا کرده‌ام. ۲۸ لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده‌ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو، ۲۹ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در باره‌اش گفتمی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده‌ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی. ۳۰ و تضرع بنده‌ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما.»

۳۱ «اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، ۳۲ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزا ده.»

۳۳ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند، ۳۴ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ای باز آور.»

۳۵ «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، ۳۶ آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگان و قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

۳۷ «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد، ۳۸ آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هر یک از ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند، ۳۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد، بشنو و بیامرز و عمل نموده، به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راههای جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی‌آدم هستی. ۴۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند، از تو بترسند.

۴۱ «و نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد، ۴۲ زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ۴۳ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

۴۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعا نمایند، ۴۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.

۴۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، ۴۷ پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده‌ایم، ۴۸ و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۴۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بیامرز و ایشان را در دل اسیرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. ۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی. ۵۲ تا چشمان تو به تضرع بندهات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی. ۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود

موسی وعده دادی هنگامی که تو ای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، ۵۵ و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت: ۵۶ «مبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هر چه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده‌های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می‌بود و ما را ترک نکند و رد ننماید. ۵۸ و دل‌های ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق‌هایش سلوک نموده، اوامر و فرایض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تا حق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز بجا آورد. ۶۰ تا تمامی قوم‌های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی‌ها گذرانیدند. ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند. ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است، تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی‌های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید. ۶۵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مدخل حَمات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای ما بودند. ۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه‌های خود رفتند.

ظهور خداوند به سلیمان

۹ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد، ۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جِبْعون بر وی ظاهر شده بود. ۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه‌ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود. ۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هر چه تو را امر فرمایم بجا آوری و فرایض و احکام مرا

نگاه داری، ه آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

۶ «اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، ۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قومها ضربالمثل و مضحکه خواهد شد. ۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟ ۹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سایر اعمال سلیمان

۱۰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد، ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد. ۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد، اما آنها به نظرش پسند نیامد. ۱۳ و گفت: «ای برادر من این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کابول نامید. ۱۴ و حیرام صدو بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.

۱۵ و این است حساب سُخره‌ای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصور و مجدو و جازر. ۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود به جهت مهر داده بود. ۱۷ و سلیمان، جازر و بیت‌خورون تحتانی را بنا کرد. ۱۸ و بعلت و تدمر را در صحرای زمین، ۱۹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (بنا نمود). ۲۰ و تمامی مردمانی که از اموریان و حثیان و فرزیان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی‌اسرائیل نبودند، ۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آنانی که بنی‌اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج‌گذار و غلامان ساخت. ۲۲ اما از بنی‌اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و رؤسای اربابه‌ها و سواران او بودند.

۲۳ و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند.

۲۴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو را بنا می‌کرد.

۲۵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت *خداوند* بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش *خداوند* بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

۲۶ و سلیمان پادشاه در *عصیون جابر* که به جانب *ایلیوت* بر کناره بحر *قُلزُم* در زمین ادوم است، کشتیها ساخت. ۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس به *اوفیر* رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

ملکه سبا

۱۰

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم *خداوند* شنید، آمد تا او را

به مسائل امتحان کند. ۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود، به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد. ۳ و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۵ و طعام سفره او و مجلس بندگان را و نظام و لباس خدامانش را و ساقیانش و زینه‌ای را که به آن به خانه *خداوند* برمی‌آمد، روح در او دیگر نماند.

۶ و به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. ۷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است. ۸ خوشابه‌حال مردان تو و خوشابه‌حال این بندگان که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۹ متبارک باد یهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشاند. ۱۰ از این سبب که *خداوند*، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.»

۱۱ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.

۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از *اوفیر* آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها از *اوفیر* آوردند.

۱۳ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه *خداوند* و خانه پادشاه و عودها و بریطها برای *مغنیان* ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

۱۴ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از گرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او با بندگان به ولایت خود توجه نموده، رفت.

مایمک سلیمان

۱۵ و وزن طلائی که در يك سال نزد سلیمان رسید، ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود، ۱۶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید. ۱۷ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلائی چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلائی چکشی ساخت که برای هر سپر سه مئای طلا به کار برده شد؛ و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ۱۹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته‌ها بود و دو شیر به پهلوئی دستها ایستاده بودند. ۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد. ۲۲ زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت و کشتیهای ترشیشی هر سه سال يك مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسها می‌آوردند.

۲۳ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد. ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند. ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رُخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند.

۲۶ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت. ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۲۹ و يك ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می‌رسانیدند و يك اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حثیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

زنان سلیمان

۱۱

و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حثیان دوست می‌داشت. ۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیایید و ایشان به شما درنیایند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت مُلصَق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد مُتعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ۵ پس سلیمان در عقب عَشْتُورَت، خدای صیدونیان، و در عقب مَلْکُوم رجس عمونیان رفت. ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود. ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت گموش

که رجس موآبیان است، و به جهت مَوْلَك، رجس بنی عمون بنا کرد. ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می سوزانیدند و قربانی ها می گذرانیدند، عمل نمود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید. اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بندهات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد، اما از دست پسرت آن را پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه يك سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیدهام به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هَدَد آدومی را که از ذریت پادشاهان آدوم بود. ۱۵ زیرا هنگامی که داود در آدوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران آدوم را کشته بود. ۱۶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران آدوم را منقطع ساختند). ۱۷ آنگاه هَدَد با بعضی آدومیان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هَدَد طفلی کوچک بود. ۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ۱۹ و هَدَد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تَحْفَنَیس مَلِکَه را به وی به زنی داد. ۲۰ و خواهر تَحْفَنَیس پسری جَنُوبَت نام برای وی زایید و تَحْفَنَیس او را در خانه فرعون از شیر بازداشت و جَنُوبَت در خانه فرعون در میان پسران فرعون می بود. ۲۱ و چون هَدَد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مُرده است، هَدَد به فرعون گفت: «مرا رخصت بده تا به ولایت خود بروم.» ۲۲ فرعون وی را گفت: «اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، لیکن مرا البتّه مرخص نما.»

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رَزُون بن آلیداع را که از نزد آقای خویش، هَدَد عَزْر، پادشاه صُوبَه فرار کرده بود. ۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شد هنگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند. ۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می بود، علاوه بر ضرری که هَدَد می رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر آرام سلطنت می نمود.

توطئه یربعام

۲۶ و یربعام بن نَباط افرایمی از صَرَدَه که بنده سلیمان و مادرش مسمی' به صَرُوعَه و بیوه زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد. ۲۷ و سبب آنکه دست خود را به

ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملو را بنا می‌کرد، و رخنه شهر پدر خود داود را تعمیر می‌نمود. ۲۸ و یربعم مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت. ۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعم از اورشلیم بیرون می‌آمد و آخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. ۳۰ پس آخیای جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد. ۳۱ و به یربعم گفت: «ده قسمت برای خود بگیر زیرا که یهو، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبط به تو می‌دهم. ۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی‌اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود. ۳۳ چونکه ایشان مرا ترك کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و گموش، خدای موآب، و ملکوم، خدای بنی‌عمون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک نمودند و آنچه در نظر من راست است، بجا نیاوردند و فرایض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاه نداشتند. ۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که اوامر و فرایض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت. ۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد. ۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی. ۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق‌هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری و فرایض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانه‌ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید. ۳۹ و ذریت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.» ۴۰ پس سلیمان قصد کشتن یربعم داشت و یربعم برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

۴۱ و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ۴۲ و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رجبعم در جای او سلطنت نمود

قیام یربعم

۱۲

و رجبعم به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. ۲ و واقع شد که چون یربعم بن‌نباط شنید (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعم در مصر ساکن می‌بود، ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند)، آنگاه یربعم و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رجبعم

عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت، اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند. ۶ و رَحْبُعَام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می‌بینید تا به این قوم جواب دهیم؟» ۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترك کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته‌اند یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

۱۲ و در روز سوم، یَرُبُعَام و تمامی قوم به نزد رَحْبُعَام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید. ۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترك کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه آخیای شیلونی به یَرُبُعَام بن‌نباط گفته بود، ثابت گرداند.

۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصّه است؟ و در پسر یسّا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه‌های خود بروید! و اینک ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس اسرائیل به خیمه‌های خویش رفتند. ۱۷ اما رَحْبُعَام بر بنی‌اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می‌نمود. ۱۸ و رَحْبُعَام پادشاه، اُدورام را که سردار باج‌گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رَحْبُعَام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند.

۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یَرُبُعَام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

۲۱ و چون رَحْبُعَام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ‌آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رَحْبُعَام بن سلیمان برگرداند. ۲۲ اما کلام خدا بر شَمَعِیَا، مرد خدا نازل شده، گفت: ۲۳ «به رَحْبُعَام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین

و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ۲۴ *خداوند* چنین می‌گوید: مروید و با برادران خود بنی‌اسرائیل جنگ منماید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام *خداوند* را شنیدند و برگشته، موافق فرمان *خداوند* رفتار نمودند.

گوساله طلایی یربعام

۲۵ و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فئوتیل را بنا نمود. ۲۶ و یربعام در دل خود فکر کرد که «حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت، ۲۷ اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانی‌ها به خانه *خداوند* به اورشلیم بروند، همانا دل این قوم به آقای خویش، رَحْبُعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رَحْبُعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت.» ۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است؛ هان ای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند!» ۲۹ و یکی را در بیتئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد. ۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن يك تا دان می‌رفتند.

۳۱ و خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی‌لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود. ۳۲ و یربعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست برپا کرد و نزد آن مذبح می‌رفت و در بیتئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی می‌گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیتئیل قرار داد. ۳۳ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیتئیل ساخته بود می‌رفت، و برای بنی‌اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می‌سوزانید.

نبوت مرد خدا

۱۳ و اینک مرد خدایی به فرمان *خداوند* از یهودا به بیتئیل آمد و یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود. ۲ پس به فرمان *خداوند* مذبح را ندا کرده، گفت: «ای مذبح! ای مذبح! *خداوند* چنین می‌گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده می‌شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می‌سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.» ۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که *خداوند* فرموده است؛ اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.» ۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیتئیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد. ۵ و مذبح چاک شد و خاکستر از روی مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان *خداوند* نشان داده بود. ۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تمنا اینکه نزد یهوّه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده

شود.» پس مرد خدا نزد *خداوند* تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید. ۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.» ۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۹ زیرا *خداوند* مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای بر مگرد.» ۱۰ پس به راه دیگر برفت و از راهی که به بیت‌ئیل آمده بود، مراجعت ننمود.

۱۱ و نبی سالخورده‌ای در بیت‌ئیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت‌ئیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. ۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. ۱۳ پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من بیار ایید.» و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد. ۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.» ۱۵ وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.» ۱۶ او در جواب گفت که «همراه تو نمی‌توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا با تو نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۱۷ زیرا که به فرمان *خداوند* به من گفته شده است که در آنجا نان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.» ۱۸ او وی را گفت: «من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته‌ای به فرمان *خداوند* با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه‌ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت. ۱۹ پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام *خداوند* به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد، ۲۱ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرده، گفت: «*خداوند* چنین می‌گوید: چونکه از فرمان *خداوند* تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، ۲۲ و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا مخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدران داخل نخواهد شد.» ۲۳ پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود. ۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه یافته، گشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود. ۲۵ و اینک بعضی راه‌گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند؛ پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می‌بود، خبر دادند. ۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم *خداوند* تمرد نمود؛ لهذا *خداوند* او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که *خداوند* به او گفته بود.» ۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیار ایید.» و ایشان آن را آراستند. ۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت؛ و شیر جسد را نخورده و الاغ را ندریده بود. ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید. ۳۰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای ای برادر من!» ۳۱ و بعد از آنکه او را دفن

کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید. ۳۲ زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت‌ئیل است و درباره همه خانه‌های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می‌باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.» ۳۳ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت ننمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که می‌خواست، او را تخصیص می‌کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود. ۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

نبوت بضد یربعام

۱۴

در آن زمان ابیا پسر یربعام بیمار شد. ۲ و یربعام به زن خود گفت که «الآن برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشانند که تو زن یربعام هستی، و به شیله برو. اینک آخیای نبی که درباره من گفت که برای قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست. ۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه‌ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر طفل واقع می‌شود، خبر خواهد داد.»

۴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیله رفته، به خانه آخیا رسید و آخیا نمی‌توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود. ۵ و خداوند به آخیا گفت: «اینک زن یربعام می‌آید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می‌شود به هیأت، متنگره خواهد بود.» ۶ و هنگامی که آخیا صدای پایهای او را که به در داخل می‌شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیأت خود را متنگر ساخته‌ای؟ زیرا که من باخبر سخت نزد تو فرستاده شده‌ام. ۷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم، ۸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت و پس. ۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی. ۱۰ بنابراین اینک من بر خاندان یربعام بلا عارض می‌گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می‌سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می‌اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می‌اندازند. ۱۱ هر که از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است. ۱۲ پس تو برخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایهایت به شهر، پسر خواهد مرد. ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است. ۱۴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه (بگویم) الان نیز (واقع شده است). ۱۵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی‌ای که در آب متحرك شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو

که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۶ و اسرائیل را به سبب گناہانی که یربعم و رزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.»

۱۷ پس زن یربعم برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد. ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، آخیای نبی گفته بود. ۱۹ و بقیه وقایع یربعم که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۰ و ایامی که یربعم سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

رحبعم، پادشاه یهودا

۲۱ و رحبعم بن سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد. و رحبعم چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نَعْمَه عَمُونیّه بود. ۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناہانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند. ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند. ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امت‌هایی که خداوند از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می‌نمودند.

۲۵ و در سال پنجم پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد. ۲۶ و خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد. ۲۷ و رحبعم پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می‌کردند، سپرد. ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد، شاطران آنها را برمی‌داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی‌آوردند.

۲۹ و بقیه وقایع رحبعم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۳۰ و در میان رحبعم و یربعم در تمامی روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۳۱ و رحبعم با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نَعْمَه عَمُونیّه بود و پسرش ابیام در جایش پادشاهی نمود.

ابیام، پادشاه یهودا

۱۵

و در سال هجدهم پادشاهی یربعم بن نباط، ابیام بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مَعْگَه دختر آبشالوم بود. ۳ و در تمامی گناہانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می‌نمود، و دلش با یهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود. ۴ اما یهوه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید. ۵ چونکه داود آنچه در

نظر *خداوند* راست بود، بجای آورد و از هرچه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر آوریای حتی. ۶ و در میان رَحُبَعام و یرُبَعام تمام روزهای عمرش جنگ بود. ۷ و بقیه وقایع ایپام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایپام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایپام و یرُبَعام جنگ بود. ۸ و ایپام با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

آسا، پادشاه یهودا

۹ و در سال بیستم یرُبَعام پادشاه اسرائیل، آسا بر یهودا پادشاه شد. ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش مَعْگه دختر آبشالوم بود. ۱۱ و آسا آنچه در نظر *خداوند* راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود. ۱۲ و الواطر را از ولایت بیرون کرد و بت‌هایی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود. ۱۳ و مادر خود، مَعْگه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قَدْرُون سوزانید. ۱۴ اما مکان‌های بلند برداشته نشد، لیکن دل آسا در تمام ایامش با *خداوند* کامل می‌بود. ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه *خداوند* درآورد. ۱۶ و در میان آسا و بَعْشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۱۷ و بَعْشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه‌های خانه *خداوند* و خزانه‌های خانه پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بَنَهَدَد بن طَبْرْمُون بن حَزْیون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۱۹ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است؛ اینک هدیه‌ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم؛ پس بیا و عهد خود را با بَعْشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.» ۲۰ و بَنَهَدَد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون ودان و آبلبیت مَعْگه و تمامی کَبْرُوت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت. ۲۱ و چون بَعْشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در تَرِصَه اقامت نمود. ۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا ندا در داد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بَعْشا بنا می‌کرد برداشتند، و آسا پادشاه جَبَع بنیامین و مِصْفَه را با آنها بنا نمود. ۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تَهَّور او و هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایپام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیری‌اش درد پا داشت. ۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

۲۵ و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعم بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد. ۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا می‌آورد و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود. ۲۷ و بعشا ابن آخیا که از خاندان یساکار بود، بر وی فتنه انگیزت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند. ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود. ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعم را کشت و کسی را برای یربعم زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود آخیای شیلونی گفته بود. ۳۰ و این به سبب گناهایی شد که یربعم ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.

۳۱ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۲ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود.

بعشا، پادشاه اسرائیل

۳۳ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا ابن آخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می‌کرد و به راه یربعم و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود.

۱۶

و کلام خداوند بر ییهو ابن حنانی درباره بعشا نازل شده، گفت: ۲ «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم، اما تو به راه یربعم سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آوردند، ۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعم بن نباط خواهم گردانید. ۴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»

۵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آیدر کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۶ پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد. ۷ و نیز کلام خداوند بر ییهو ابن حنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعم گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

۸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۹ و بنده او، زمری که سردار نصف اربیه‌های او بود، بر او فتنه انگیزت. و او در ترصه در خانه ارسا که ناظر خانه او در ترصه بود، می‌نوشتید و مستی می‌نمود. ۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا،

پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. ۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بَعْشا را زد چنانکه يك مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت. ۱۲ پس زمری تمامی خاندان بَعْشا را موافق کلامی که خد/وند به واسطه ییهوی نبی درباره بَعْشا گفته بود، هلاک کرد. ۱۳ به سبب تمامی گناهانی که بَعْشا و گناهانی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آوردند. ۱۴ و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

زمری، پادشاه اسرائیل

۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در تِرْصَه هفت روز سلطنت نمود. و قوم در برابر جبّتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند. ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عُمّری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. ۱۷ آنگاه عُمّری و تمام اسرائیل با وی از جبّتون برآمده، تِرْصَه را محاصره نمودند. ۱۸ و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد. ۱۹ و این به سبب گناهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خد/وند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یرُبْعام و به گناهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. ۲۰ و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

۲۱ آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تِبْنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عُمّری. ۲۲ اما قومی که تابع عُمّری بودند، بر قومی که تابع تِبْنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تِبْنی مرد و عُمّری سلطنت نمود. ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عُمّری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در تِرْصَه سلطنت کرد. ۲۴ پس کوه سامره را از سامر به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بناکرد به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید. ۲۵ و عُمّری آنچه در نظر خد/وند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد، ۲۶ زیرا که به تمامی راههای یرُبْعام بن نباط و به گناهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک می نمود. ۲۷ و بقیه اعمال عُمّری که کرد و تهووری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۸ پس عُمّری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش آخاب در جایش سلطنت نمود.

آخاب، پادشاه اسرائیل

۲۹ و آخاب بن عُمَری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و آخاب بن عُمَری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. ۳۰ و آخاب بن عُمَری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

۳۱ و گویا سلوک نمودن او به گناهان یرُبعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابل، دختر اثبعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد. ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود. ۳۳ و آخاب اشیره را ساخت و آخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد. ۳۴ و در ایام او، حیئیل بیتئیلی، اریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست‌زاده خود ابیرام نهاد و دروازه‌هایش را برپسر کوچک خود سَجُوب برپا کرد، موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

ایلیا و نهر خشک

۱۷ و ایلیای تَشْبِی که از ساکنان جلعاد بود، به آخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شب‌نم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ «از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر گریت که در مقابل اَرْدُن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورند.» ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر گریت که در مقابل اَرْدُن است، ساکن شد. ۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیوه‌زن

۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۹ «برخاسته، به صَرَقه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو. اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را بپرورد.» ۱۰ پس برخاسته، به صَرَقه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیوه‌زنی در آنجا همیزم برمی‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: «تمنا اینکه جره‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.» ۱۱ و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.» ۱۲ او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط يك مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم.» ۱۳ ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفتمی بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. ۱۴ زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.» ۱۵ پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل

نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند، ۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگرديد، موافق کلام *خداوند* که به واسطه ايليا گفته بود.

۱۷ و بعد از اين امور، واقع شد که پسر آن زن که صاحب خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند. ۱۸ و به ايليا گفت: «ای مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بپاى آوری و پسر مرا بکشی؟» ۱۹ او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. ۲۰ و نزد *خداوند* استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او مأوا گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» ۲۱ آنگاه خویشان را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد *خداوند* استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسألت اینکه جان این پسر به وی برگردد.» ۲۲ و *خداوند* آواز ايليا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد. ۲۳ و ايليا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ايليا گفت: «ببین که پسرت زنده است!» ۲۴ پس آن زن به ايليا گفت: «الآن از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام *خداوند* در دهان تو راست است.»

ايليا و عوبديا

۱۸ و بعد از روزهای بسیار، کلام *خداوند* در سال سوم، به ايليا نازل شده، گفت: «برو و خود را به آخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» ۲ پس ايليا روانه شد تا خود را به آخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. ۳ و آخاب عوبديا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبديا از *خداوند* بسیار می‌ترسید. ۴ و هنگامی که ايزابل انبيای *خداوند* را هلاک می‌ساخت، عوبديا صد نفر از انبيا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. ۵ و آخاب به عوبديا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه‌های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» ۶ پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ آخاب به يك راه تنها رفت، و عوبديا به راه دیگر، تنها رفت.

۷ و چون عوبديا در راه بود، اينك ايليا بدو برخورد؛ و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «آیا آقای من ايليا، تو هستی؟» ۸ او را جواب داد که «من هستم؛ برو و به آقای خود بگو که اينك ايلياست.» ۹ گفت: «چه گناه کرده‌ام که بنده خود را به دست آخاب تسلیم می‌کنی تا مرا بکشد. ۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقايم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می‌گفتند که اینجا نیست به آن مملکت و قوم قسم می‌داد که تو را نیافته‌اند. ۱۱ و حال می‌گویی برو به آقای خود بگو که اينك ايلياست؟» ۱۲ و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح *خداوند* تو را به جایی که نمی‌دانم، بردارد و وقتی که بروم و به آخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بندهات از طفولیت خود از *خداوند* می‌ترسد. ۱۳ مگر آقايم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ايزابل انبيای *خداوند* را می‌کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبيای *خداوند* را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم؟ ۱۴ و حال تو می‌گویی برو و آقای خود را بگو که اينك ايلياست؟ و مرا خواهد

کشت.» ۱۵ ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صباوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.» ۱۶ پس عوبدیا برای ملاقات آخاب رفته، او را خبر داد؛ و آخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه کرمل

۱۷ و چون آخاب ایلیا را دید، آخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟» ۱۸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت؛ چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی. ۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می‌خورند.» ۲۰ پس آخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد. ۲۱ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند. ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: «من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ پس به ما دو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند؛ و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم. ۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند؛ و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.»

۲۵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» ۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند. ۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می‌باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» ۲۸ و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود، خویشتن را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند، به حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد. ۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذرانیدن هدیه عصری، ایشان نبوت می‌کردند؛ لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

۳۰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. ۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. ۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمانۀ بزر داشت، ساخت. ۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خُم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» ۳۴ پس گفت: «بار دیگر بکنید؛» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. ۳۵ و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

۳۶ و در وقت گذرانیدن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. ۳۷ مرا اجابت فرما ای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.» ۳۸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و ابرا که در خندق بود، لیسید. ۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند، به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!» ۴۰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

۴۱ و ایلیا به آخاب گفت: «برآمده، اکل و شرب نما زیرا که صدای باران بسیار می‌آید.» ۴۲ پس آخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا بر قله گرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت. ۴۳ و به خادم خود گفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» ۴۴ و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی‌آید.» او گفت: «برو و به آخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو مبدا باران تو را مانع شود.» ۴۵ و واقع شد که در اندک زمانی، آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و آخاب سوار شده، به یزرعیل آمد. ۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی آخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

فرار ایلیا

۱۹

و آخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. ۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو رامثل جان یکی از ایشان نسازم.» ۳ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئر شبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا واگذاشت.

۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت آردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.» ۵ و زیر درخت آردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.» ۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» ۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ۹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

و اینک کلام خداوند به وی نازل شده، او را گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» ۱۰ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا

که بنی اسرائیل عهد تو را ترك نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.»

۱۱ او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوه‌ها را مُنثَق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد؛ اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. ۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود. و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته. ۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد. و اینک هاتقی به او گفت: «ای ایلیا، تو را در اینجا چه کار است؟»

۱۴ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترك کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.» ۱۵ پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد. و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی آرام مسح کن، ۱۶ و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از ابل محوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. ۱۷ و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، ییهو او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر ییهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید. ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است.»

دعوت الیشع

۱۹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط رایافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیا از او می‌گذشت، ردای خود را بر وی انداخت. ۲۰ و او گاوها را ترك کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده‌ام!» ۲۱ پس از عقب او برگشته، يك جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاو پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بنهدد به سامره

۲۰ و بَنَهَدَد، پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه‌ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. ۲ و رسولان نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «بَنَهَدَد چنین می‌گوید: ۳ نقره تو و طلای تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.» ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقایم پادشاه! موافق کلام تو، من و هر چه دارم از آن تو هستیم.» ۵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بَنَهَدَد چنین امر فرموده، می‌گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی. ۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می‌فرستم تا خانه تو را و

خانه بندگان را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند بُرد.»

۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می‌اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.» ۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: «او را مشنوی و قبول نما.» ۹ پس به رسولان بَنَهَدَد گفت: «به آقايم، پادشاه بگوئيد: هر چه بار اول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد؛ اما این کار را نمی‌توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند. ۱۰ آنگاه بَنَهَدَد نزد وی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گردِ سامره کفایت مشت‌های همه مخلوقی را که همراه من باشند بکند.» ۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگوئید: آنکه اسلحه می‌پوشد، مثل آنکه می‌گشاید فخر نکند.» ۱۲ و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه‌ها می‌گساری می‌نمودند، به بندگان خود گفت: «صفا آری بنمایید.» پس در برابر شهر صفا آری نمودند.

پیروزی آخاب

۱۳ و اینک نبی‌ای نزد آخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «*خداوند* چنین می‌گوید: آیا این گروه عظیم را می‌بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می‌نمایم تا بدانی که من یهُوه هستم.» ۱۴ آخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «*خداوند* می‌گوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «کیست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «تو.» ۱۵ پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دوئیست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی‌اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

۱۶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بَنَهَدَد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار او می‌بودند، در خیمه‌ها به می‌گساری مشغول بودند. ۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بَنَهَدَد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «مردمان از سامره بیرون می‌آیند.» ۱۸ او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.» ۱۹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود. ۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و آرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بَنَهَدَد پادشاه آرام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند. ۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه‌ها را شکست داد، و آرامیان را به کشتار عظیمی کشت.

۲۲ و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه می‌کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه آرام بر تو خواهد برآمد.»

۲۳ و بندگان پادشاه آرام، وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوهها می‌باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند؛ اما اگر با ایشان در همواری جنگ نماییم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.» ۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر يك از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار. ۲۵ و تو لشکری را مثل لشکری که از تو

تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

۲۶ و در وقت تحویل سال، بَنَهَدَ آرامیان را سان دیده، به آفیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید. ۲۷ و بنی اسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنی اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما آرامیان زمین را پر کردند. ۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه آرامیان می گویند که یهوه خدای کوههاست و خدای وادیاها نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.» ۲۹ و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ با هم پیوستند و بنی اسرائیل صد هزار پیاده آرامیان را در یک روز کشتند. ۳۰ و باقی ماندگان به شهر آفیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد و بَنَهَدَ فرار کرده، در شهر به اطاق اندرونی درآمد. ۳۱ و بندگانش وی را گفتند: «همانا شنیده ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.» ۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو، بَنَهَدَ می گوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می باشد.» ۳۳ پس آن مردان تقال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «برادر تو بَنَهَدَ!» پس او گفت: «بروید و او را بیاورید.» و چون بَنَهَدَ نزد او بیرون آمد، او را بر ارابه خود سوار کرد. ۳۴ و (بَنَهَدَ) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفتم، پس می دهم و برای خود در دمشق کوچه ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت): «من تو را به این عهد رها می کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

توبیخ شدن اخاب

۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بزن.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود. ۳۶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوند را نشنیدی، همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت. ۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت. ۳۸ پس آن نبی رفته، به سر راه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را بر چشمان خود کشیده، خویشتن را متنگر نمود. ۳۹ و چون پادشاه درگذر می بود، او به پادشاه ندا در داد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می بود، او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ او وی را گفت: «خداوند چنین می گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان

تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تاکستان نابوت

۲۱

و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر آخاب، پادشاه سامره، داشت. ۲ و آخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.» ۳ نابوت به آخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ۴ پس آخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود: «ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد.» و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد. ۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی‌خوری؟» ۶ او وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی‌دهم.» ۷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الاّن بر اسرائیل سلطنت می‌کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

۸ آنگاه مکتوبی به اسم آخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجبایی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید. ۱۰ و دو نفر از بنی‌بلیعال را پیش او وا دارید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته‌ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.» ۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجبایی که در شهر وی ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند. ۱۳ و دو نفر از بنی‌بلیعال درآمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که «نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است»، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به آخاب گفت: «برخیز و تاکستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.» ۱۶ و چون آخاب شنید که نابوت مرده است، آخاب برخاسته، به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیای تَشْبِی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات آخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است، فرود شو. اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می‌گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند

چنین می‌گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند، سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.»

۲۰ آخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه در نظر *خداوند* بد است، بجا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از آخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن‌نباط و مانند خاندان بَعْشا ابن آخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته‌ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز *خداوند* تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ هر که را از کسان آخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که را در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»

۲۵ و کسی نبود مثل آخاب که خویشتن را برای بجا آوردن آنچه در نظر *خداوند* بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ۲۶ و در پیروی بتها رجاسات بسیار می‌نمود، برحسب آنچه اموریانی که *خداوند* ایشان را از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، می‌کردند.

۲۷ و چون آخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می‌رفت. ۲۸ آنگاه کلام *خداوند* بر ایلیای تَشْبِی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا آخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع می‌نماید، این بلا را در ایام وی نمی‌آورم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

نبوت میکایا بصد آخاب

۲۲

و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوُشَافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنتش از دست پادشاه آرام غافل می‌باشیم؟» ۴ پس به یهوُشَافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوُشَافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می‌باشند.»

۵ و یهوُشَافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا اینکه امروز از کلام *خداوند* مسألت نمایی.» ۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برای و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۷ اما یهوُشَافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی *خداوند* نیست تا از او سؤال نمایم؟» ۸ و پادشاه اسرائیل به یهوُشَافاط گفت: «بیک مرد دیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از *خداوند* مسألت توان کرد. لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند، بلکه به بدی.» و یهوُشَافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله را به زودی حاضر کن.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل و یهوُشَافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع،

نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۱ و صِدْقِیَا ابن کَنْعَنَه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: آرامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ۱۲ و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می‌گفتند: «به راموت جلعاد برآی و فیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

۱۳ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.» ۱۴ میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

۱۵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «برآی و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ۱۶ پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگویی؟» ۱۷ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله‌ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۸ و پادشاه اسرائیل به یهو شافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند بلکه به بدی؟»

۱۹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند. ۲۰ و خداوند گفت: کیست که آخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۱ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می‌کنم. ۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن. ۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

۲۴ آنگاه صدقیای ابن کَنْعَنَه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟» ۲۵ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حُجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی، آن را خواهی دید.» ۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر. ۲۷ و بگو پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی بیورید تا من به سلامتی برگردم.» ۲۸ میکایا گفت: «اگر فی‌الواقع به سلامتی مراجعت کنی، خداوند به من تکلم ننموده است.» و گفت: «ای قوم جمعاً بشنوید.»

مرگ آخاب

۲۹ و پادشاه اسرائیل و یهو شافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهو شافاط گفت: «من خود را مُتَنَكِّر ساخته، به جنگ می‌روم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را مُتَنَكِّر ساخته، به جنگ رفت. ۳۱ و پادشاه آرام سی و دو سردار اربابه‌های خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ، بلکه با

پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایند.» ۳۲ و چون سرداران اربه‌ها یهوُشافاط را دیدند، گفتند: «یقیناً این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوُشافاط فریاد برآورد. ۳۳ و چون سرداران اربه‌ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ۳۴ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله‌های زره زد، و او به اربه‌ان خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.» ۳۵ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در اربه‌اش به مقابل آرامیان برپا می‌داشتند؛ و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان اربه ریخت. ۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.» ۳۷ و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند. ۳۸ و اربه را در برکه سامره شستند و سگان خونش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، برحسب کلامی که خداوند گفته بود. ۳۹ و بقیه وقایع آخاب و هر چه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست. ۴۰ پس آخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، اخزیا به جایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۴۱ و یهوُشافاط بن آسا در سال چهارم آخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد. ۴۲ و یهوُشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزُوبه دختر شِلحی، بود. ۴۳ و در تمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی‌نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می‌آورد، مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند. ۴۴ و یهوُشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد. ۴۵ و بقیه وقایع یهوُشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۴۶ و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.

۴۷ و در آدوم، پادشاهی نبود، لیکن وکیلی پادشاهی می‌کرد. ۴۸ و یهوُشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیر بروند، اما نرفتند زیرا کشتیها در عصیون جابر شکست. ۴۹ آنگاه اخزیا ابن آخاب به یهوُشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیها بروند.» اما یهوُشافاط قبول نکرد. ۵۰ و یهوُشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیا، پادشاه اسرائیل

۵۱ و اخزیا ابن آخاب در سال هفدهم یهوُشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا می‌آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یرُبعم بن نَباط که اسرائیل را

مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود. ۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و بر حسب هر چه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.